

عشق

برای دلار



عشق برای دلار

نویسنده: پوریا

Ps1644891@gmail.com

بخش اول: بازجویی

مهران در اتاق بازجویی نشسته بود و به اینه بزرگ روبروش خیره شده بود در باز شد و باز پرس پرونده که مردی میانسال با موهای جوگندمی بود، عینکی با قاب مشکی بر صورت داشت وارد شد و روبروی مهران نشست، کاغذهایش را روی میز گذاشت.

باز پرس: آقای مهران رافع متهم به قتل بهرام ثابت.

آقای مهران رافع شما تو در دسر بزرگی افتادین بهتره حرفایی بزنید که خودتون کمک کنید.

یکبار دیگه اتفاقی که براتون افتاده رو تعریف کنید.

مهران: همه چیزو تو برگه اعترافاتم نوشتم

باز پرس: یکبار دیگه تعریف کنید.

مهران: مٹ ہر روز بعد از کارم داشتتم میرفتم خونہ ہمہ چی عادی بود تا اینکه بہ خونہ رسیدم وقتی در

رو باز کردم اون جنازہ رو دیدم کہ افتادہ بود کف سالن و یک گلولہ بہ سرش شلیک شدہ بود، خیلی

ترسیدم حتی بہش دستم نزدم بعد از چند دقیقہ کہ بہ خودم اومدم با پلیس تماس تماس گرفتم.

باز پرس: آقای رافع شما گفتید کہ مقتول را نمیشناسید و اولین باری بودہ کہ اونو دیدید؟

مهران: بلہ نمیشناسمش

باز پرس: حتما خیلی بدہ اولین ملاقاتتون با یک شخص دیدن جنازہ اون باشہ اونم

اونم درست وسط خونتون!

مهران: ارہ خیلی بدہ

باز پرس: آقای رافع اونروز چہ ساعتی بہ خونہ برگشتید؟

مهران: تقریبا ساعت نہ

باز پرس: ہمیشہ این ساعت از سرکار برمیگردین؟

مهران: نہ اونروز زودتر اومدم میخواستم فوتبال ببینم

باز پرس: شما کہ تنها زندگی میکنید چرا اونشب سہ تا پیتزا خریدہ بودین.

مهران: قرار بود دوستانم بیان پیشم.

باز پرس: در واقع حرف شما اینه که یک نفر آقای بهرام ثابت رو به خونه شما آورده و اونو کشته در

حالی که قفل در خونه شما سالم بوده و این یعنی اونا کلید داشتن.

مهران: فک نمیکنم باز کردن، یه در برای یک قاتل کار سختی باشه.

باز پرس: توضیح شخص شما برای این اتفاق چیه چرا باید بهرام ثابت که شما ادعا میکنید اونو

نمیشناسید با قاتل خودش به خونه شما بیاد?!

مهران: نمیدونم فک میکنم شما با توجه شغلتون راحت تر بتونید این موضوع رو بفهمید ولی مطمئن

باشید این قتل کار من نیست.

باز پرس: ولی باید بگم مدارک و شواهد علیه شماست به هر حال مقتول تو خونه شما پیدا شده و فردا تو

دادگاه باید توضیح قانع کننده تری داشته باشید.

باز پرس بلند شد کاغذای روی میز رو جمع کرد و خواست بره.

یک لیوان آب ریخت و اونو به سمت مهران برد و گفت: تشنه نیستین آقای رافع ?

نه ممنون

جالبه که بعد از همچین اتفاقی استرس ندارین!

مهران با کمی عصبانیت گفت:

چکار کنم سر خودمو بکوبم به دیوار

بازپرس اب رو خورد ولیوان رو گذاشت روی میز و گفت:

راستی وکیلتون بیرون منتظره.

مهران با تعجب نگاهی به بازپرس کرد و گفت: وکیل من!

بله وکیل شما و بازپرس بیرون رفت.

چند دقیقه بعد مردی قد بلند با پالتویی خاکستری و سیلی هینلری و عینکی گرد بر روی صورت وارد

اتاق شد او مد و به مهران دست داد و روی صندلی نشست از داخل کیف چرمی که همراه داشت چند

برگه کاغذ با یک خودکار جلوی مهران گذاشت و گفت: صبوری هستم چنگیز صبوری میخوام وکالت

شمارو قبول کنم

مهران: چرا خواستین وکیل من بشین؟

چنگیز: دیروز تو روزنامه ماجرای که پیش اومده رو خوندم برام جالب بود و تصمیم گرفتم به شما

کمک کنم.

مهران: چرا!!

چنگیز: ببینید آقای رافع شما تو در دسر بدی افتادین و تنها کسی که میتونه بهتون کمک کنه منم اگه

وکالت منو قبول نکنید دادگاه یه وکیل دیگه براتون تعیین میکنه

پس پیشنهاد میکنم اون وکالت نامه رو امضا کنید و اجازه بدید که کمکتون کنم.

مهران خودکارو برداشت و وکالتنامه رو امضا کرد.

چنگیز کاغذارو برداشت و توی کیفش گذاشت.

چنگیز: خوب اگه میخوای از وضعیت خلاص بشی ماجرارو همونطور که اتفاق افتاده تعریف کن نه

اونطور که برای بازپرس تعریف کردی.

مهران همون حرفایی که به بازپرس گفته بود به چنگیز هم گفت

مهران: این حقیقته و چیز دیگه ای به به ذهنم نمیرسه

چنگیز: واقعا مقتول هیچ وقت ندیده بودی؟

مهران: نه ندیدم

چنگیز: وقتی وارد خونه شدین چیزی همراه مقتول نبود؟

نه مثلا چی من اونقد ترسیده بودم که که حواسم به این چیزا نبود

چنگیز: من دیگه باید برم تو دادگاه بهتره کمتر حرف بزنی و اجازه بدید که من کارمو بکنم.

چنگیز بلند شد و از مهران خداحافظی کرد

بخش دوم: دادگاه

چند روز بعد دادگاه تشکیل شد دادگاه در اتاق بزرگی بود و جمعیت زیادی هم اونجا بود که بیشترشون خبر نگار بودن مهران رو دست بند به دست به جایگاه متهم بردن و همه نظاره گر مهران بودند که با چهره ای مظلوم ظاهرش چندان به یک قاتل نمیخورد.

چنگیز هم اومد و کنار مهران نشست و سمت راست مهران هم دختر جوانی بود با یک مرد تقریباً پنجاه ساله که هر دو مشکلی پوشیده بودن.

قاضی آغاز جلسه رو اعلام کرد و از دادستان خواست که متن کیفر خواست رو قرائت کنه. دادستان در حالی قدم میزد با لحنی همراه با اطمینان مهران رو قاتل بهرام ثابت اعلام کرد و از قاضی در خواست اشد مجاز رو برای مهران رافع داشت.

بعد از دادستان قاضی از مهران و وکیلش خواست دفاعیاتشون رو ارائه کنند.

چنگیز بلند شد و شروع به صحبت کرد:

جناب قاضی همه ما خاستار اجرای عدالت هستیم ولی باید عرض کنم برای اجرای عدالت نیاز به مدارک و شواهد کافی داریم که در این مورد یعنی قتل آقای بهرام ثابت باید عرض کنم تنها دلیل حضور موکل بنده در این دادگاه به اتهام قتل اینه که از بخت بدش به هر دلیلی که ما نمیدونیم چیه یه جنازه تو خونش پیدا شده و باعث شده که مهران رافع متهم به قتل بشه در حالی که نه الت قتاله ای پیدا

شده و نه شاهدهی هست و نه موکل من میتونسته انگیزه ای برای اینکار داشته باشه چرا که اصلا اون

و مقتول همدیگرو نمیشناختن.

مهران چند لحظه یکبار نگاهی به دختر جوان می کرد.

بنابراین از محضر دادگاه محترم تقاضا دارم برای روشن تر شدن قضیه دستور به ادامه تحقیقات داده

بشه.

چنگیز بعد از پایان صحبت هاش رفت کنار مهران نشست.

قاضی: خانم هاله ثابت لطفا بلند شین

همان دختر جوان بلند شد و مجددا او و مهران نگاهی گذرا به هم انداختند.

قاضی: شما به عنوان تنها فرزند مقتول و کسی که باهش زندگی میکرده اطلاع دارید به چه علت

پدرتون اونروز به منزل آقای رافع رفتن؟

هاله: نخیر جناب قاضی اطلاعی ندارم

قاضی: شما ادعای متهم مبنی بر عدم آشنایشون با پدرتون رو قبول دارید؟

هاله استرس داشت و انگشتاش رو فشار میداد: نمیدونم من هیچ وقت اونارو با هم ندیدم

قاضی: میتونید بنشینید.

مردی که کنار هاله نشسته بود بلند شد و گفت: جناب قاضی اگه اجازه بدید منم چند کلمه صحبت کنم.

قاضی: خودتو معرفی کنید.

من محمود کاردان هستم دوست صمیمی بهرام ثابت چیزی که میخواستم بگم اینه که منو بهرام به خاطر شغلی که داشتیم رقبای کاری زیادی داشتیم و به نظرم قتل بهرام نمیتونه کار این جوون باشه و

بیشتر احتمال میدم که کار رقبای کاری باشه.

قاضی: از اظهارات شما در ادامه تحقیقات استفاده میشه.

محمود کنار هاله نشست.

زمزمه حاضرین در دادگاه شنیده میشد، قاضی با چکش روی میز زد

قاضی: ساکت لطفا، با توجه به نبود شواهد و دلایل کافی برای اثبات اتهام آقای مهرا ن رافع دادگاه

دستور به ادامه تحقیقات برای روشن تر شدن پرونده میدهد و متهم تا حل مسئله در زندان خواهد ماند.

بخش سوم: زندان

بعد از دادگاه مهران به زندان منتقل شد، و به یک سلول چهار نفره معرفی شد وقتی مهران به سلولش رفت کسی اونجا نبود و مهران روی تخت طبقه پایین دراز کشید، چشماش به خواب رفته بود که یکی اروم چند بار زد تو گوشش و بیدارش کرد.

مهران چشماشو باز کرد و به صورت اون مرد که تقریباً هم سن خودش بود خیره شده بود.

دم در سلول هم دو نفر دیگه ایستاده بودند که یکی از ان دو هم جوان و یکی میانسال با هیكلی درشت و سیلی بزرگ و کله ای تاس بود.

مرد اولی گفت: بلند شد تا کاری نکردم برا همیشه بشینی این جایی که نشستی تخت اقا سلمانه. مهران بلند شد ببخشید نمیدونستم تخت شماست و خواست به تخت طبقه دوم بره.

مرد اولی روی شونش زد: مثل اینکه ملتفت نیستی کجا اومدی، بیا بریم بیرون روشن کن الان اقا

سلمان میخواد استراحت کنه ، مهران رو به داخل سالن برد و ازش پرسید سمت چیه؟

مهران

جرمت چیه؟

بی گناهم، بهم اتهام قتل زدن

با گناه یا بی گناه اینجا هیچی نیستی

اسم من مراده اون اقام که دیدی اسمش سلمان بزرگ این زندونه

اون یکیم داش سعیده، تختی که روش خوابیده بودی مال اقا سلمان، اگه دفه دیگه روش بخوابی

ناراحت میشه

تخت بقلم منم بالا سرم داش سعید

حالا تو کجا میخوابی!؟

مهران: تخت بالای سر اقا سلمان

مراد: نه نشد باهوش نیستی اقا سلمان خوش نداره کسی رو سرش بخوابه شما کف میخوابی، اره بیشتر

از اینم حوصله روشن کرد تو رو ندارم.

مهران قبول کرد و شبا کف اتاق میخوابید، مهران با کسی حرف نمیزد و روزا تو محوطه بزرگ

زندان قدم میزد. سلمان روزای اول مهران اذیت میکرد تا اینکه بعد از مدتی مهران با سلمان رفیق شده

بود و بیشتر طول روز با هم بودن اما کسی از صحبت های او نا اطلاعی نداشت، رابطه او نا صمیمی

تر میشد تا جایی که مهران دیگه کف اتاق نمیخوابید و رو تخت بالای سر سلمان میخوابید.

بعد از گذشت دو ماه چنگیز به ملاقات مهران اومد، مهران به اتاق ملاقات رفت چنگیز از روی

صندلی بلند شد که به مهران دست بده اما مهران دست نداد و روی صندلی نشست.

مهران: چی شد که یادت افتاد موکلت تو زندانه.

چنگیز: من تو این مدت دنبال حل مشکل تو بودم میخواستم وقتی یه خبر خوب دارم بیا بینمت.

مهران: حالا با خبر خوب اومدی!?

چنگیز: هم خوب، هم بد. دختر بهرام هم به قتل رسیده

مهران برای چند لحظه با حالت بهت زده به چنگیز خیره شد.

مهران: واقعا هاله رو کشتن

چنگیز با تعجب پرسید هاله!!!

مهران: مگه اسمش هاله نبود

چنگیز: اره اسمش هاله بود به هر حال قسمت خوبش برای تو اینه که قاضی پرونده احتمالا مجاب

میشه قتل هاله و پدرش به هم مرتبطه و کار تو نیست.

مهران: چجوری کشته شده؟

چنگیز: ماشینش افتاده تودره و منفجر شده کسی نمیتونه جسدو شناسایی کنه از رو وسایلی پیدا شده

شناسایی شده.البته هنوز معلوم نیست قتله ولی حدس همه از جمله خود من اینه که هاله به قتل

رسیده.مثل اینکه خیلی ناراحت شدی.

مهران که از شنیدن خبر مرگ هاله ناراحت شده بود اتاق و ترک کرد.

فردای اونروز سلمان از زندان ازاد شد و چیزی که برای همه عجیب بود خداحافظی

طولانی سلمان با مهران بود.

یک هفته بعد مهران رو به دفتر رییس زندان بردن وکیلش چنگیز هم اونجا بود.

رییس زندان به مهران گفت که به دستور قاضی با قید وسیقه ازاده ولی نباید از شهر خارج بشه و در

دسترس باشه.

مهران بعد از تحویل گرفتن وسایلش همراه چنگیز از زندان خارج شد.

بخش چهارم: چنگیز

تو راه مهران از چنگیز خواست نکه داره که یه پاکت سیگار بگیره، چنگیز نکه داشت مهران یه کم

دیر برگشت چنگیز چند بار بوق زد مهران برگشت و معذرت خواهی کرد و گفت مغازه شلوغ

بوده. وقتی به خونه مهران رسیدن، مهران از چنگیز تشکر کرد و پیاده شد چنگیز گفت اگه اشکالی نداره پیام بالا میخوام یه کم با هم صحبت کنیم. مهران گفت اشکالی نداره ماشین بزار پارکینگ بیا بالا. مهران پیاده شد و رفت بالا و چنگیز هم ماشین رو پارک کرد و رفت بالا، مهران درو باز گذاشته بود و رفته بود حموم.

چنگیز: کجا رفتی مهران

مهران: حمومم تو از خودت پذیرایی کن

چنگیز: فکر نمیکنم تو خونه کسی که تازه از زندان ازاد شده چیزی برای پذیرایی پیدا بشه!

مهران خنده بلندی کرد

چنگیز قدم میزد و به ساعتش نگاه میکرد حدود چهل دقیقه بود که مهران تو حموم بود.

چنگیز: میشه لطف کنی بیای بیرون من عجله دارم

مهران اومد بیرون و گفت ببخشید که طول کشید، پاکت سیگار شو برداشت و روی مبل نشست.

مهران: خوب من در خدمتم بفرمایید.

چنگیز هم روبروی مهران نشست و یک نخ از سیگار مهران برداشت روشن کرد.

چنگیز: میخوام همه چی دوستانه تموم بشه

مهران: ببخشید متوجه نشدم

چنگیز: طولش نمیدم، من میدونم بهرام با یک کیف اومده به خونه تو، کیفی که قرار بود به دست

محمود برسه و اینم میدونم که وقتی پلیس اومد اینجا جنازه پیدا شد ولی کیفی پیدا نشد

مهران: یعنی تو بهرام میشناختی برای همین وکالت منو قبول کردی?!

چنگیز: اون کیف کجاست?

مهران سیگاری که لای انگشتش بود رو روشن کرد و گفت واقعا نمیدونم راجع چی صحبت میکنی تو

اون کیف چی بوده?

چنگیز: یک میلیون دلار پول نقد

مهران: اوه واقعا!!! ببین من اون کیف ندیدم تو زندانم اینارو ازم میپرسیدی بهت میگفتم.

چنگیز: خوب بیرون زندان راحت تر میشه معامله کرد.

مهران نیم خیز شد که چنگیز یک کلت رو بیرون کشید و به مهران اشاره کرد که بشینه، مهران

نشست.

چنگیز: ما تورو از زندان آوردیم بیرون و تو هم بهتره که جای کیف رو به ما بگی اگه میخوای زنده

بمونی، محمود تو راهه اون مثل من نیست که بشینه باهات حرف بزنه، بهتره قبل از رسیدن اون این

مشکل حل بشه.

در همین لحظه صدای زنگ در شنیده شد چنگیز در حالی که اسلحه رو به سمت مهران گرفته بود

رفت درو بازکرد و اومد نشست.

چنگیز: متاسفم محمود اومد از اینجا به بعد باید مشکلات با اون حل کنی

مهران خیلی ترسیده بود و پای چپش مدام تکون میداد.

محمود وارد شد و پالتوشو درآورد و روی یک صندلی نشست.

محمود: خوب چنگیز جای کیف گفت یا نه

چنگیز: نه هنوز ولی میگه..

مهران: خیل خوب من همه چیزو براتون توضیح میدم فقط باید یه کم حوصله کنید.

محمود یهک یه سیگار برگ روشن کرد و گفت: باشه میشنویم فقط اینو بدون اگه بخوای یک کلمه

دروغ بگی فقط یک کلمه نمیکشمت چون با مردن راحت میشی ولی کاری میکنم که هر لحظه

ارزوی مرگ کنی.

بخش پنجم: هاله

مهران: تقریباً پنج ماه پیش بود که با هاله آشنا شدم میومد داروخونه یه قرص تکراری میخرید یه روز

کیف پولشو جا گذاشت شمارشمو پیدا کردم بهش زنگ زدم،

گفت کیف و برام بیار، منم بردم واسش، کم کم یه جورایی بهش عادت کردم و دوش داشتم، حرف

دلمو بهش زدم و گفتم دوشش دارم.

محمود پاهاش خسته شده بود و مدام پای چپش میزاشت روی پای راستش و بالعکس و به مهران گفت:

نمیخوام داستان عاشقیتو بشنوم...

مهران سیگار تو زیر سیگاری خاموش کرد و یک سیگار دیگه روشن کرد.

مهران: گفتم که یه کم حوصله کنید به جاهای مهمترم میرسیم.

هاله هم گفت که منو دوست داره، ازش خواستم با خونوادش هماهنگ کنه برم خاستگاری اما گفت باید

بیشتر آشنا بشیم از اونموقع هفته ای یکی دوبار همدیگرو میدیدیم و جالب اینه که از اون به بعد دیگه

برای برای خریدن اون قرص به داروخونه نمیومد. هاله میگفت پدر و مادرش جدا شدن و اون

میخواست با مادرش که سوئد زندگی میکنه باشه ولی پدرش اجازه نداده و الانم مادرش تو سوئد

وضعیت مناسبی نداره و میخواد هر جور شده بره پیش مادرش.

بعد از حدود دو ماه بود که هاله راجع به شغل پدرش باهام صحبت کرد میگفت شغلش بیزینسه و از این

چیزا تا اینکه کم کم متوجه شدم پدرش تو کار پولشویییه و با اقایی به اسم محمود یعنی شما کار میکنه،

میگفت خیلی وقتا پدرش پول نقد جا به جا میکنه که البته فقط خطرش مال پدرشه و خودش سهم زیادی

نداره. هاله مدام راجع به پولای هنگفتی حرف میزد که پدرش جابه جا میکنه، میگفت بخشی از این

پولای حق اونه کم کم منو وسوسه کرد که بهش کمک کنم کیف بعدی که قراره پدرش منتقل کنه رو

بزدیم و بعدم با هم از کشور خارج بشیم و بریم پیش مادرش.

اولش قبول نکردم یعنی میترسیدم، شبش رفتم خونه و به همه چی فکر کردم، فهمیدم هاله منو دوس

نداره و تنها هدفش از اشنایی با من این بوده بهش کمک کنم اون پولارو مال خودش کنه، راستش منم

وسوسه شدم و پولارو به عشق هاله ترجیح دادم و با خودم گفتم اگه شد سرش کلاه میزارم و خودم همه

پولارو بر میدارم، اینجوری هم پولدتر میشدم هم جواب کار هاله رو داده بودم.

چنگیز بلند شد و رفت یه لیوان اب از اشپز خونه خورد و در گوش محمود یه چیزی گفت.

محمود: خیلی داری طولش میدی حوصلمو سر بردی

مهران: اگه میخواین بدونین قضیه چیه و کی این وسط سر همه مارو کلاه گذاشته باید به حرفام گوش

کنید.

چنگیز اومد سر جاش روبه روی مهران نشست.

محمود: خوب ادامه بده

مهران: روز بعد ش با هاله تماس گرفتم و گفتم بیاد خونه من تا ببینیم چجوری اینکارو بکنیم.

یکشنبه بود هاله اومد خونه من و گفت پدرش شب سه شنبه قراره یه کیف برسونه

به دست شما وقتی گفت تو کیف یک میلیون دلار پوله چند لحظه گیج بودم و یه جورایی به هر دو مون

حق دادم که قیمت یک عشق میتونه یک میلیون دلار باشه.

نقشه هاله این بود که منو به عنوان خاستگار معرفی کنه و پدرشو راضی کنه برای اشنایی بیان خونه

ما و بیهوشش کنیم و پولارو برداریم.

گفتم چرا پدرت باید راضی باشه با یک میلیون دلار بیاد خونه یه غریبه، هاله گفت میتونه راضیش

کنه.

من از داروخونه داروی بیهوشی اوردم و همه چیزو آماده کرده بودم. ساعت هفت بود هاله زنگ زد

و گفت با پدرش داره میاد خونه ما.

اومدن تو پدرش همین جایی که اقا چنگیز نشسته، نشست.

هاله منو برد اونطرف حال و گفت برم چندتا پیتزا بگیرم بیام گفتم اینکه تو نقشه نبود پیتزا میخوایم

چکار گفت تو فقط برو زود برگرد بعدا بهت میگم.

قبول کردم و رفتم بیرون وقتی برگشتم هاله رو دیدم که داشت سوار ماشینش میشد دستپاچه بود کلید از

دستش افتاد، ازش پرسیدم چی شده داره کجا میره گفت: بابامو کشتن، یکی زنگ درو زد گفت بیاید

ماشینتونو تو پارکینگ جابه جا کنید و وقتی برگشتم دیدم بابامو کشتن کیفم نیست حتما یکی تعقیبمون

میکرده، خیلی ترسیده بود ازش خواستم اونجارو ترک کنه، میخواستم یه جوری از شر جنازه خلاص

بشم که پلیس خیلی زود رسید، نمیدونم کی با پلیس تماس گرفته بود نمیتونستم کاری بکنم ترجیح دادم

بگم خودم با پلیس تماس گرفتم و بعدشم که دیگه خودتون میدونید. در نهایت من فکر میکنم هاله بوده

که سر همه ما کلاه گذاشته.

محمود: خوب چرا تو دادگاه اینارو نگفتی

مهران: تا اون موقع هم گیج بود تو زندان بود که به این نتیجه رسیدم

محمود: داستان جالبیه ولی نگفتی کیف کجاست

چنگیز: اگه فکر کردی میتونی با ما بازی کنی سخت در اشتباهی

مهران: نه بازی نیس هنوز یه قسمت دیگه مونده اگه اجازه بدین اونم تعریف کنم

محمود: بگو

بخش ششم: سلمان

مهران: تو زندان با یه شخصی آشنا شدم به اسم سلمان اولاش با هم ابمون تو یه جوب نمیرفت تا اینکه نمیدونم از کجا همه چیزو فهمیده بود ولی باور نمیکرد پولاً پیش من نیست، گفت که وقتی از زندان برم بیرون جونم در خطر ه و اون میتونه بهم کمک کنه و ازم خواست وقتی از زندان ازاد شدم باهاش تماس بگیرم، میگفت وکیلتم ادم هموناییه که دنبال اون کیف هستن منم بهش اعتماد کردم و قرار شد اگه ازاد شدم باهاش تماس بگیرم چون اون قبل ازم من از زندان اومد بیرون.

چندلحظه سه نفری به هم خیره شدن که یه گلوله به پشت سر چنگیز خورد و اونو نقش زمین کرد، سلمان بود چند قدم جلوتر اومد و اسلحه رو به سمت محمود گرفته بود.

مهران به سلمان نگاه کرد و گفت قرار نبود یه جنازه دیگه بزاری تو خونه من و خواست بلند بشه که سلمان با اسلحه به مهران اشاره کرد که بشینه.

سلمان: اول کدموشون بکشم

مهران و محمود هردو ماتشون برده بود

بخش هفتم: آخر داستان

هاله که اونا فکر میکردن مرده وارد شد و برای چند لحظه کسی چیزی نگفت هاله دستکشای مشیکش

رو در آورد و با چکمه های که پاش بود چند قدم محکم برداشت انگار میخواست با صدای قدم هاش

سلطه خودشو به اونا نشون بده وبگه اون بازی رو برده.

هاله: تعجب کردین نه، فکر میکردین من مردم ولی این شما هستین که قراره بمیرین البته قبلش میخوام

به سوالایی که تو ذهنتونه جواب بدم

اول قتل پدرم اونشب که مهران فرستادم پیتزا بگیره خودم پدرمو کشتم کشتمش چون سالها منو مادرمو

از هم دور نگه داشت چون اون مقصر سالها رنج و عذاب مادرم بود، کیف رو برداشتم و خواستم برم

که نمیدونم مهران چرا زود برگشت ولی خوشبختانه حرفامو باور کرد و گذاشت که برم وقتی از اونجا

دور شدم از یه نفر خواستم با پلیس تماس بگیره تا قتل پدرم بیفته گردن مهران میدونستم احتمال

جناب محمود کاردان و وکیل خبرش بتونن مهران ازاد کنن تا جای کیف بهشون بگه زیاده برای همین

سعی مردم با یه نفر تو زندان ارتباط برقرار کنم تا با مهران قاطی بشه و کنترلش کنه، همین اقا

سلمانی که میبینید، راجع به کیفم همینقدر بدونین که جاش امنه نگرانش نباشید. شما اینجا میمیرید و منم

بدون اینکه نگران این باشم که کسی دنبالمه میرم پیش مادرم.

خوب دیگه مهمونی تمومه.

سلمان اول کدومو بکشم؟

هاله: اول مهران

سلمان میخواست به مهران شلیک کنه که محمود یه اسلحه از پشتش کشید بیرون اما سلمان سریع تر از

اون به سر محمود شلیک کرد و بعد به سمت مهران چرخید و به قلب مهران شلیک کرد.

سلمان اسلحشو پایین گرفت و گفت بهتره زود تر از اینجا بریم

هاله دستکش دستش کرد و به سمت محمود رفت و کنارش نشست اسلحه محمود رو برداشت و خیلی

سریع به سمت سلمان برگشت و به سینهش شلیک کرد و اسلحه رو گذاشت تو دست محمود و خونه رو

ترک کرد.

پایان